روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق
www.sharghdaily.ir
چهارشنبه • ۲۰ دی ۱۳۹۶ • ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۴۳۹ • ۱۰ ژانویه ۲۰۱۸ • سال پانزدهم • شماره ۳۰۵۷ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۲ • اذان مغرب ۱۷:۲۹ • اذان صبح‌فردا ۵:۴۶ • طلوع آفتاب ۷:۱۴
روزنامه فردا
fardashargh@gmail.com

حرف درشت

در ورزشگاه چه اتفاقی افتاد؟

پوریا عالمی

● چندوقت پیش قرار بود مسابقه فوتبالی بین استقلال و پرسپولیس برگزار شود که در نیمه دوم، تماشاچیان به نحوه برگزاری مسابقه اعتراض کردند و خواهان این شدند که شرایط ورزشگاه تغییر کند.

خواسته‌ورزشکاران

۱- چرا به تعداد بلیت‌های فروخته‌شده صندلی وجود ندارد؟ چرا ۱۰ درصد همین صندلی‌ها که وجود دارد صندلی چرمی است؟ چرا ۶۰ درصد صندلی‌ها که چرمی نیست بلوک سیمانی است؟

۲- با این وضع بازی و وضع داوری چرا آب قطع است؟

۳- چرا بوفه ورزشگاه کم‌فروشی می‌کند؟ این ساندویچ کالباس که ما خریدیم ۱۰ هزارتومان، توش کالباس نیست و فقط کالباس را از لای نان ساندویچی رد کرده‌اند.

۴- چرا ما توی این وضعیت می‌آییم ورزشگاه و تبلیغات دورتادور زمین و وسط زمین و روی لباس بازیکنان وجود دارد؟ ما با دوربین نگاه کردیم روی توپ و شورت ورزشی و سوت داور هم تبلیغ کرده‌اند و پول گرفته‌اند.

۵- چرا آقای فردوسی‌پور گفت در اعتراض به این وضعیت، عدد ۲ را به شماره فلان، اس‌ام‌اس کنند؟ الان این سه‌میلیون‌نفری که اس‌ام‌اس ۱۲۰ تومانی فرستادند به شماره فلان و سرجمع شد مثلا هر شب ۳۶۰ میلیون تومان، وضعیت ما را بهتر کردند؟ یا وضعیت مخابرات را؟ یا وضعیت فردوسی‌پور را؟

۶- ما با این وضعیت می‌آییم ورزشگاه. حداقل اجازه بدهند زن و بچه ما هم بیایند بغل‌دست ما روی صندلی بنشینند. آیا مگر قرار نیست زن و شوهر در سختی‌ها و خوبی‌ها در کنار هم باشند؟

۷- اصلا این شرایط ورزشگاه را ول کنید. این چه وضع بازی‌کردن است؟ این بازیکنان ما جای اینکه تمرین کنند، چرا فقط روی خط ریششان کار کرده‌اند؟

۸- آب هم که هنوز قطع است.

نتیجه

شورای شهر تصویب کرد هر کسی بخواهد برود ورزشگاه و مسابقه فوتبال ببیند، باید شش ماه قبل اصل و فتوکپی شناسنامه و کارت ملی، استشهاد محلی، اجاره‌نامه، گواهی مدرسه یا گواهی از محل کار، برگه سلامت روان، سفته به مبلغ ۵۰ میلیون تومان و یک جعبه شیرینی به مسئولان ورزشگاه ارائه کند تا صلاحیت حضور او در ورزشگاه بررسی شود.

شورای شهر در پاسخ به انتقادها گفت آن یک جعبه شیرینی برای همین است که اگر به کسی اجازه داده نشد به ورزشگاه برود، با مسئولان شیرینی بخورد و دهانش را شیرین کند.

اتفاق

جنگ جهانی رنگی

● **تایم:** فیلم یا عکس‌های رنگی جنگ جهانی دوم نادر هستند. اکثریت عظیمی از عکس‌های گرفته‌شده در طی جنگ، سیاه‌وسفید هستند و عکاسی رنگی در آن زمان هنوز یک روش نسبتا جدید بود. به‌تازگی مجموعه عکس‌های به‌جامانده در یک کتاب جدید از سوی موزه‌های امپریال جنگ منتشر شده است؛ عکس‌هایی واقعی و اصلی بدون روتوش یا رنگ‌آمیزی‌شده. یان کارتر، نویسنده کتاب، می‌گوید: «من می‌دانم که این روزها عکس‌های روتوش‌شده و عکس‌های سیاه‌وسفید رنگ‌شده، بسیار رواج دارند، اما این آثار واقعی است». این تصاویر از سوی وزارت اطلاعات بریتانیا تهیه شده است. آنها تصمیم گرفته بودند با دادن فیلم رنگی به برخی از عکاسان رسمی خود در مکان‌های مختلف، عکس‌های رنگی تهیه کنند. حدود سه هزار عکس گرفته شده بود، حدود نیمی از آنها از دست رفتند و نمی‌دانم چه بر سر آنها آمد. عکس‌های باقی‌مانده در سال ۱۹۴۹ بخشی از آرشیو موزه بودند و برخی از آنها برای اولین‌بار پس از ۷۰ سال منتشر شده‌اند. غیرنظامیان هلند پس از آزادی آیندهون از سوی نیروهای متحد در سپتامبر ۱۹۴۴ در خیابان‌ها می‌رقصند. برخی از این عکس‌ها در مجلات آمریکایی چاپ شده، اما همه آنها در طول جنگ منتشر نشده بودند.

کاملا مشخص نیست که چگونه این فیلم‌های رنگی به عکاسان اختصاص داده شد، اما به احتمال زیاد آنها به‌عنوان عکس‌های ویژه و با دوربین‌های معمولی سیاه‌وسفید گرفته شده است. به گفته کارتر: «آنها فیلم بسیار محدودی داشتند و باید بسیار مراقب می‌بودند». برخی از جزئیات شگفت‌انگیز که در غلتک خاکستری از بین می‌روند، اکنون و در ظهور دوباره پیدا می‌شوند، مانند رنگ نارنجی - رنگ خانواده سلطنتی هلند - در صحنه رهایی در آیندهون هلند یا پرستاران و خلبانان در بیمارستان نیروی هوایی سلطنتی در آگوست ۱۹۴۳؛ بیمارستانی که در سال ۱۹۲۷ افتتاح شد و در طول جنگ حدود ۲۰ هزار مجروح را بستری کرد. از عکس‌ها یا فیلم‌های رنگی جنگ جهانی دوم زمانی طولانی گذشته، اما این تصاویر واقعی، جهان آن روزها را به نمایش می‌گذارد. کارتر گفت: هنگامی که آنها را می‌بینید، تقریبا مانند آن است که دیروز گرفته شده‌اند.

کارتون خواب

مهدی عزیزی

یادبود

برگی از دفتر عشق

یدالله شمسایی

مرده بدم، زنده شدم، گریه بدم، خنده شدم، دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

«مولانا»

وقتی دفتر عشق شهید گشوده می‌شود، پرده‌ای از یک زندگی حقیقی کنار می‌رود که ویژه حال‌وهوا و سینه پرسوز و داغ است. او که از عالم مجاز به جهان حقیقت چشم گشوده است، عشقی دارد که زنده‌ماندگی تقلید و تکرار در معیشت را ذهنش برنمی‌تابد. تفکر و عقیده بدون دلیل و تقلیدی را کسانی مانند شهید مهدی سامع نمی‌پذیرند. عشق او، از جنس دنیای مادیات و واقعیت‌های اعتباری و لذت‌های زودگذر و عسلی نبوده است.

در اندرون من خسته‌دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
«حافظ»

عشق چنان سیطره‌ای بر روح و روان جانباز دارد که شب‌های بیداری و دردهای استخوان‌سوز را قابل تحمل می‌کند و با آن نوعی سازگاری برقرار می‌کند. که جانباز می‌تواند مدال افتخار پایداری و صبر و خویشتن‌داری را برای بیش از سه دهه به گردن بیاویزد. از ناله‌ها نوای نی‌ای بسازد که از جدایی‌ها شکایت می‌کند و از زمانی که نای نی عاشقانه‌اش را از نیستان بریدند، آرام و قرار نداشت. نگاهش که فراسوی کرانه‌های ما را می‌نگریست، می‌گفت:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
«حافظ»

هر انسانی در جهانی زندگی می‌کند که به او تعلق و دلبستگی دارد و ویژه اوست؛ جهانی که با جهان دیگر انسان‌ها تفاوت دارد. کسی نمی‌تواند به درون جهانی که رزمندگان جانباز و معلول، در آن نشو و نما می‌کنند، می‌سوزند و می‌سازند و نرد عشق می‌بازند و می‌نالند، وارد شود. مگر به اندازه‌ای که جانبازان پرده از راز نهانشان بردارند و مهر سکوت را بشکنند و برگی از دفتر عشق‌ورزی را بگشایند و پله‌پله تا ملاقات خدا سیر و سلوک کنند و قطره‌ای از دریا را بر حروفی بچینند و بر زبان جاری کنند. گاه، آنقدر گوش فهم مخاطب چرکین است که درک و بصیرتی از کلام دفتر عشق معلول ندارد و او می‌داند که نباید با نامحرمان خلوت انس، درد دلی داشته باشد. آنگاه لبخندی بر لب می‌نشاند و... سلامی و والسّلام.

حالت شهیدِ آگاهی و شکیبایی «حاج مهدی سامع» در مواقعی این‌گونه بود؛ مگر اینکه در جمع محفل دوستان و یارانش، تشخیص می‌داد باید حرف دلش را بر زبان آورد. با این حال می‌گفت:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من «مولانا»

پس از اینکه درخواست می‌شد خاطره‌ای را بیان کند، با کلامی دلنشین، نرم و آرام و با لحنی ساده و صمیمی سخن می‌گفت که به دل می‌نشست و همه ساکت و سراپا گوش می‌سپردند و از شیرین‌زبانی‌اش حظّ وافری می‌بردند. دفتر عشق شهید مهدی، به اندازه ۳۴ سال مقاومت و پایداری، پرخاطره، باصلابت، نستوه و استوار بود. شهید جانباز پس از فراغت از تحصیلات ارشد دانشگاهی، اهل مسائل و موضوعات جدید و مدرن رایج بود. با روشن‌بینی و روشن‌اندیشی به تحلیل مسائل می‌پرداخت. در مباحث و گفت‌وگوهای جدلی، از مرز ادب و احترام به عقاید مبتنی بر کثرت‌گرایی و عقلانیت (استدلال‌گرایی و اخلاق) خارج نمی‌شد؛ خشم نمی‌گرفت؛ پرخاش نمی‌کرد؛ در پایان بحث، لبخند ملیح و رضایت‌بخشی، گونه‌اش را می‌شکفت و فضای مباحثه را آرامش می‌بخشید، انتقاد منتقد را به دل نمی‌گرفت. اگرچه سخن گوینده، با همه ایده، تفکر و باورش منافات داشت، گلایه نمی‌کرد؛ عصبی نمی‌شد؛ پارسایی، فروتنی و احترام متقابل را زیر پا نمی‌گذاشت. این سلوک انسانی، اخلاقی و ادب و متانت شهید مهدی، او را محبوب دوستان و یارانش کرده بود و همه او را از صمیم قلب دوست می‌داشتند. محفل بدون او روشنی، صفا، لطف و حلاوتی نداشت. هیچ‌گاه فخرفروشی نکرد و به‌علت معلولیت، دیگران را مقصر و خود را طلبکار قلمداد نکرد. او سنگ صبور و شانه مهربانی و تحملش، تکیه‌گاه معلولانی بود که به او پناه می‌آوردند و سر بر شانه‌اش می‌گذاشتند و گریه می‌کردند و او با سعه‌صدر و دلداری و روحیه‌دادن به آنان، آنگاه با بیان آرام و رضایت‌بخشی می‌گفت:

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
کاین شاهد بازاری وان پرده‌نشین باشد
«حافظ»

سلام به فردا

اعتماد مخاطب، شرط کارآمدبودن رسانه

فریدون صدیقی
روزنامه‌نگار و مدرس ارتباطات

رسانه‌ها، درواقع هر نوع رسانه‌ای، استمرار، بقا و اعتلای‌شان در گرو وجود و حضور مخاطب جدی، فعال و مؤثر است. این حضور وقتی مؤثر و میسور است که رسانه موردنظر پاسخ‌گوی پرسش‌ها و مطالبات مخاطبان خود باشد. اگر چنین شد، اگر پاسخ‌های به‌هنگام، منطقی، چندوجهی و فراگیر به نیاز مخاطب داده شد، در آن‌صورت اعتماد مخاطب به رسانه شکل می‌گیرد. رسانه وقتی خواندنی، دیدنی یا شنیدنی است که برای مخاطب قابل اعتماد باشد. راستگویی، شفاف‌سازی، بیان صادقانه و مشفقانه موضوعات، اطلاع‌رسانی دقیق، کنش و واکنش‌های مناسب و بایسته مخاطبانی که رسانه دارد، خرده‌عواملی است که می‌تواند در اعتمادسازی مخاطب به رسانه تأثیر جدی و قطعی به‌جا بگذارد. اگر رسانه‌ای، به‌هردلیلی، موجه یا غیرموجه، اعتماد مخاطب را از دست دهد، درواقع دیگر مخاطبی برایش وجود نخواهد داشت؛ هر چقدر هم که آن رسانه فریاد بزند و دادوبیداد کند که مرا ببینید، بخوانید، بشنوید. اما بی‌تردید برای آن رسانه مخاطبی وجود ندارد چون قابل‌اعتماد نیست و به‌مثابه چوپان دروغگوست. بنابراین در جوامعی نظیر ما که رسانه‌ها، مدیاهای وارداتی‌اند، کتابخوانی هنوز در رنجوری به‌سر می‌برد و اعتمادکردن متأسفانه به‌دلایل مختلف در چند سال اخیر رنجور شده است، اگر رسانه‌ای نتواند اعتماد لازم را در مخاطب ایجاد کند، هیچ دادوقال و فریاد و رنگ و طبلی موجب جذب مخاطب نخواهد شد. بدون اعتماد قطعا هیچ تعاملی صورت نمی‌گیرد و هیچ طرح و پروژه و ایده‌ای نمی‌تواند پاسخ آنی، میان‌مدت یا بلندمدت بگیرد. این درحالی است که کارکرد رسانه‌های ما در واقع کارکرد راهبردی برای تحقق توسعه پایدار، تعمیق مناسبات اجتماعی و فرابردن دانش و فهم و درک و دریافت جامعه مخاطب است. شرط لازم برای اینکه این تعامل دوسویه صورت بگیرد، این است که ابتدا اعتمادسازی شکل بگیرد. بنابراین اگر رسانه‌ای به‌هردلیل، اعتمادِ داشته‌ای را بر باد دهد، تا اعتمادسازی نکند مخاطبی نخواهد داشت. انتظار جامعه مخاطب از هر رسانه‌ای این است که در انتقال پیام و مفاهیم، به‌درستی و راستی اعتمادسازی کند تا بتواند نقش‌آفرین باشد و بتواند به‌هنگام و در بزنگاه‌های تاریخی مهندسی افکار عمومی کند و نتیجه مهندسی افکار عمومی این باشد که جامعه مخاطب به‌طرف انتخاب بهینه‌ای برود که رسانه معتمد برایش ایجاد کرده است. وقتی آن اعتماد وجود ندارد، آن رسانه اصلا قادر به مهندسی افکار عمومی، جریان‌سازی، جابه‌جایی دیدگاه‌ها و اصلاح و تعمیم آن نخواهد بود. نتیجه این اتفاق این است که مخاطب به‌ناچار به رسانه‌هایی روی می‌آورد که فکر می‌کند اطلاعات و تحلیلی که در اختیارش می‌گذارند، باورپذیر و قابل‌اعتماد است. اگر این رسانه‌های قابل اعتماد، برون‌مرزی باشند، تأسف و تأثر و تألم برای رسانه‌های داخلی باقی می‌ماند که نتوانسته یا نخواسته‌اند اعتمادسازی کنند تا بتوانند به‌موقع پیام‌رسانی کنند و در نقاط عطف تاریخی که سرنوشت کشور در میان است، مهندسی افکار عمومی کنند تا یک انتخاب اصلح و موجه صورت گیرد. آیا می‌توان این پرسش را مطرح کرد که برخی از رسانه‌های ما، مانند صداوسیما، هدفمند و قابل اعتماد بوده‌اند؟ چرا وقتی صداوسیما تلویحا از نامزدی در انتخابات حمایت کرد، نامزد مورد نظرش انتخاب نشد؟ آیا معنی‌اش این است که مخاطب به صداوسیما اعتماد نمی‌کند؟ در این صورت خیلی دردناک است؛ معنی دیگرش این است که جامعه ما به رسانه‌هایی اعتماد کرده است که جایگاهی رسمی در زیست رسانه‌های داخلی ما ندارند؛ مانند شبکه‌های اجتماعی و رادیو و تلویزیون‌های برون‌مرزی. تکرار می‌کنم: بدون اعتماد مخاطب، هیچ رسانه‌ای وجود نخواهد داشت؛ حتی اگر ظاهرا وجود فیزیکی داشته باشد. رسانه ممکن است وجود فیزیکی داشته باشد، اما وجود و حضور مفهومی نداشته باشد. رسانه با مخاطب حضور دارد و مخاطب باید به رسانه اعتماد کند.

زنانی که من دیده‌ام

جهان در برابر دنیا

زهرا عمرانی

هزینه بر عهده میزبان بود و گفته بودند با تاکسی از فرودگاه به هتل برویم. به رسم علاقه‌ای که به دیدن شهرهای جدید دارم، تصمیم گرفتم با اتوبوس بروم. برای خرید بلیت سکه لازم بود و من سکه کافی نداشتم، از دختری که در ایستگاه ایستاده بود پرسیدم می‌تواند پنج یورو برایم خرد کند و سر گفت‌وگو باز شد. سؤال اولش این بود که مال کجایی و اینجا چه می‌کنی؟ در لحنش معلوم بود دل خوشی از این شهر ندارد، انگار پرسیده باشد «در این خراب‌شده» چه کار می‌کنی؟ گفتم ایرانی هستم و برای کار آمدم. ظاهرش به ساکنان شمال آفریقا می‌خورد یا جنوب ایران، پوست گندمی تیره، موی فرفری و صورت بیضی‌شکل. با تأکید گفت: «من اهل همین شهرم» انگار بخواهد سرزنش کند که اصلا چرا شک کردی! حدود یک ماه رفته بود آسیای دور، ژاپن، مالزی، تایوان و... و عاشق آنجا شده بود، نرسیده می‌خواست بازگردد. دو، سه ماهی هم در بحرین کارآموزی کرده بود. از من سؤال‌های زیادی داشت. «چطور می‌توان ویزای ایران گرفت؟ چقدر زمان برای دیدن ایران لازم است؟ کدام شهرها را بروم؟ حدود هزینه چقدر است؟ چقدر به بحرین شباهت دارد؟ به عربستان سعودی چطور؟». روی عربستان سعودی خیلی مکث کرد. «نظرت درباره رابطه ایران و عربستان چیست؟ مردم ایران در این مورد زیاد صحبت می‌کنند؟ فرهنگ ایران چقدر به فرهنگ عربستان شباهت دارد؟». گفتم من به عربستان سفر کرده‌ام، جا خورد. به نظرش غیرممکن بود. باور داشت که رابطه میان دو کشور خیلی تیره و تار است. پرسید «برای حج؟»؛ گفتم نه، گفت: «عمره؟» تأیید کردم. گفت: «هزینه حج خیلی زیاد است، می‌خواستم سال پیش مادرم را بفرستم، اما تور شش هزار دلار هزینه دارد. خیلی سنگین است. اگر هم بدون تور بخواهد برود، ویزا نمی‌دهند». فهمیدم پوست تیره و موهای سیاهش بی‌حکمت نیست. اسمش جهان بود، خانواده‌اش اهل مراکش، او و خواهر کوچک‌ترش در بلژیک به دنیا آمده و بزرگ شده بودند. ۲۷ سال داشت و در پی جایی بود که بتواند آن را «خانه» بنامد. یخ‌ها که شکست، پرسیدم چرا این‌قدر از این شهر دلخوری؟ گفت: «کسی که در کشور خودش بزرگ شده باشد، من را نمی‌فهمد. من اینجا به دنیا آمدم، بزرگ شدم، مدرسه رفتم اما هرگز بلژیکی نبودم. به خاطر ظاهر متفاوتم هیچ وقت یکی از آنها نشدم و این روزها هم که اسلام‌هراسی در اروپا غوغا می‌کند. حادثه لندن، حادثه پاریس، حادثه بروکسل، من اینجا در به اصطلاح خانه‌ام غریبه هستم، با چهره‌ای شرقی و مسلمان، سنگینی نگاه‌ها اذیتم می‌کند. باید جوابگوی اتفاقاتی باشم که در آن نقشی نداشته‌ام». اولین بار بود که با این زاویه دید مواجه شده بودم، من در تهران به دنیا آمده و بزرگ شده‌ام. شهری به نسبت همسان، درکی از نگاه یک مهاجر نسل‌دومی نداشتم! انگار لحظه‌ای از شهود بود، آن بحران هویت را که در مورد نسل دوم مهاجران خوانده بودم و درست درک نمی‌کردم، حالا یکباره در حالت نگاه «جهان» درک کردم؛ خشمش را به اروپا، به بلژیک که زادگاهش بود و این احساس که جایی برای رفتن نداشت. پرسیدم نمی‌توانی مراکش را خانه خودت بنامی؟ نگاهی کرد و سر تکان داد. گفت: «همه خانواده‌ام اینجا هستند. من چندباری به مراکش سفر کرده‌ام، ولی نه زیاد، هرگز آنجا زندگی نکرده‌ام. سخت است». عجیب بود، دختری که در اروپا به دنیا آمده، در شهر مقر اتحادیه اروپا، شهری سبز و ثروتمند، زبانشان را چون زبان مادری‌اش صحبت می‌کند، آنجا دانشگاه رفته و کار کرده، داشت با حسرت به منِ ساکنِ خاورمیانه نگاه می‌کرد.

می‌توانستم خشمش را بفهمم. اینکه چرا این‌همه آنچه به نظر من زیبا می‌آمد، برای او غیرقابل تحمل بود. از صدای جیغ مربوط به روغن‌کاری‌نشدن واگن اتوبوس رنج می‌کشید و به تمسخر می‌گفت «بفرما، این هم تکنولوژی اروپا»، از دو دقیقه توقف بیشتر در ایستگاه شاکی بود، از هوای ابری، از آرامش شهر، از دنیا... . جهان ایستاده بود در برابر دنیا، دنیایی عظیم که او نمی‌توانست دستش را روی یک نقطه بگذارد و بگوید اینجا خانه من است.

یادداشت

تربیت، نااهل را چون گردکان بر گنبد است

شهرام جعفری‌نژاد

در خبرها آمده بود که گویا قرار است نام «وزارت آموزش‌وپرورش» به «وزارت تربیت رسمی و عمومی» تغییر کند. به‌عنوان یک ایرانی علاقه‌مند به فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی، لازم می‌دانم چند نکته را متذکر شوم:

۱) «تربیت» در لغت به معنای پروردن و پروراندن است که با واژه «پرورش» قرابت دارد، اما برخلاف «پرورش» که مصدر مجرد است و بدون نیاز به مفعول اعاده معنا می‌کند، «تربیت» مصدر متعدی است و همواره نیاز به مفعول دارد، مانند تربیت بدنی، تربیت مدرس، تربیت کودک و...؛ درحالی‌که دو واژه «رسمی» و «عمومی» صفت نسبی‌اند و خلأ مفعول را پر نمی‌کنند. در نتیجه، با خواندن یا شنیدن «تربیت رسمی و عمومی» حق داریم بپرسیم: «تربیتِ چی به طور رسمی و عمومی؟»

۲) جدا از معنای بالا، «تربیت» یک کاربرد محاوره‌ای عام نیز دارد که معمولا برای به‌راه‌آوردن نااهلان و بی‌تربیت‌ها به کار می‌رود، مانند مصراع معروف سعدی (عنوان این یادداشت)، «تربیت‌کردنِ دخترِ تندخوی» (اثری از شکسپیر)، «کانون اصلاح و تربیت» و... که به دلیلِ تبادرِ این معنا به اذهان عمومی، شایسته عنوان وزارتخانه‌ای با داعیه آموزش و پرورش میلیون‌ها کودک و نوجوان بالنده ایرانی نیست؛ ضمن آنکه بر فرض ترادف «تربیت» با «پرورش»، تکلیف بُعد آموزشی این وزارتخانه در عنوان جدید چه می‌شود!؟

۳) می‌رسیم به واژگان کلی، بی‌معنا و زائدِ «رسمی و عمومی». می‌شود یکی بگوید «رسمی» (به معنای مطابق آداب و آیینی خاص و تشریفاتی برخلاف رویه جاری و معمول) و «عمومی» (به معنای سراسری و همگانی) در عنوان پیشنهادی، چه مفهومی به واژه پیشین «تربیت» می‌افزایند که در ذات کارکرد این وزارتخانه و هر وزارتخانه و سازمان و نهادی نیست؟ آیا می‌گوییم وزارت رسمی امور خارجه؟ یا وزارت کشور عمومی؟ یا وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی رسمی و عمومی؟ یا...

۴) می‌رسیم به هدف کلی از این تغییر که اصلا چرا؟ مگر عنوان زیبنده و پارسی «آموزش و پرورش» ایرادی دارد که باید با سه واژه عربی غلط و نامأنوس جایگزین شود؟

۵) و بالاخره می‌رسیم به اینکه «خانه از پای‌بست ویران است...». سال‌هاست عموم کارشناسان آموزش و پرورش و علوم تربیتی - که سهل است، حتی مردم عادی - از عقب‌ماندگی‌بودن و کهنه‌بودن نظام آموزشی ما در مقایسه با دیگر کشورها می‌گویند؛ از حداقل‌ها یعنی عدم تأمین فضاهای آموزشی و کمک‌آموزشی و خدماتی و رفاهی بهینه و استاندارد در مدارس، کتاب‌ها و درس‌هایی نامتناسب با خِرَد و هوش و فرهنگ جمعی معاصر، معلمان و مدرسانی بعضا بی‌انگیزه و فاقد پشتوانه علمی روز دنیا، روش‌های تدریس عموما متعلق به چند دهه پیش و مبتنی‌بر حفظیات و رونویسی و روخوانی به‌جای تحلیل و پژوهش و واکاوی خلاقانه، عدم هدایت صحیح و سنجیده دانش‌آموزان به رشته‌های متناسب ایشان در مقاطع تحصیلی و اجتماعی بالاتر و... حتی عدم حصول جامع و کامل همان دو واژه «آموزش» و «پرورش» به معنای افزایش توان علمی و عملی دانش‌آموزان در کنار کسب مهارت‌های زندگی، مدیریت بحران، کار گروهی، آداب اجتماعی، حفظ محیط‌زیست، اخلاق و احترام متقابل و...؛ آن‌وقت به‌جای برنامه‌ریزی برای جبران این نواقص بنیادین، نام وزارتخانه قرار است تغییر کند!؟

۶) خواهشمند است به همان نام وزین و آبرومند پیشین بسنده کنید و به‌جایش، خودتان تغییر کنید!

پرنده آبی

لباس‌های سیاه و هشتگ‌ها

مراسم گلدن‌گلوب امسال بیشتر از آنکه دربرگیرنده مسائلی درباره سینما باشد، تحت‌تأثیر بحث آزار جنسی در هالیوود و اعتراض زنان و مردان در برابر این اتفاق است که سال‌ها مسکوت مانده. در شبکه‌های اجتماعی لباس‌های سیاه بازیگران و پیشنهاد ریاست‌جمهوری وینفری برای سال ۲۰۲۰مورد توجه قرار گرفته است. اینکه تعداد زیادی لباس سیاه پوشیدند و مریل استریپ با رئیس اتحادیه زنان پیشخدمت آمد و کسی که پیشنهاد هشتگ «#metoo» را داده است روی فرش قرمز راه رفت نشانه این رویکرد بود. سخنرانی اپرا وینفری به‌عنوان اولین زن سیاه‌پوستی که جایزه سیسیل ب دومیل را دریافت کرد نیز به‌شدت مورد توجه قرار گرفته است. وینفری، هم از آزادی مطبوعات گفت و هم از زنانی که در این ماجرا سرانجام توانسته‌اند سکوت را بشکنند. شعار و هشتگ«وقتشه #Times_up» که در این مراسم مطرح شد، تأکید دارد که زمان سکوت در برابر این مسائل به پایان رسیده است. بیش از ۳۰۰ نفر از بازیگران زن بیانیه‌ای در این زمینه منتشر کرده بودند. اپرا در سخنرانی‌اش از لحظه برنده‌شدن سیدنی پوآتیه در اسکار ۳۶ گفت و اینکه چه تأثیری در زندگی او و مادرش داشت و گفت: «می‌دانم که این لحظه برای دختران کوچکی که دارند من را می‌بینند چقدر اهمیت دارد. برایم افتخاری است که این لحظه را با همه آنها شریک شوم».«وینفری» از زنانی سپاسگزاری کرد که سال‌های‌سال مورد سوءاستفاده و آزار قرار گرفته‌اند؛ زنانی مانند مادرش که برای تأمین نیازهای فرزندان یا حتی رسیدن به آرزوهایشان این مشکلات را تحمل کردند؛ زنانی که شاید هرگز کسی آنها را نشناسد. او از ریسی تیلورجوان و مادرش گفت؛ زنی که دو هفته پیش درگذشت؛ زنی که در سال ۱۹۴۴ هنگامی که با مادرش از کلیسا بازمی‌گشت، از سوی شش مرد سفیدپوست مورد تجاوز قرار گرفت و در کنار خیابان رها شد. وینفری گفت: «روح تیلور همراه هر زنی است که تصمیم می‌گیرد داستانش را بگوید و هر مردی که تصمیم می‌گیرد گوش دهد». او خطاب به دختران جوان گفت: «بدانند روز جدیدی در راه است، زنان باشکوهی که بسیاری از آنها امشب در اینجا هستند، و برخی از مردان شگفت‌انگیزی که سخت تلاش می‌کنند تا این اتفاق‌ها رخ ندهد رهبران ما می‌شوند تا زمانی‌که هیچ‌کس مجبور نباشد از «#MeToo» بگوید».